بِسم الله الرحمنِ الرحیم

الحمد لله رب‌العالمین و صلی‌الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابالقاسم محمد. صلی‌الله علیه و علی آله الطاهرین سیما بقیة‌الله الاعظم مولانا حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه شریف و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم‌الدین.

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏[[1]](#footnote-1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ».[[2]](#footnote-2)

«بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق و از روی استحقاق؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!»

آیه ۱۵۱ سوره مبارکه از انعام که از چند هفته‌ی پیش از ماه مبارک رمضان وارد شدیم در بحث این آیه شریفه و عرض شد که ۱۰ عنوان از عناوین کلی دستورات و احکام الهی در این آیه مورد عنایت واقع شده که به این بیان:" قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ "[[3]](#footnote-3)

خطاب به پیغمبر اکرم است: بگو بیایید شما که پیروان قرآنید، شما که باور داران مبدا و معادید، بیایید، یعنی توجه کنید، حاضر القلب باشید، با اهتمام بگیرید مطلب را که من بیان کنم برای شما آنچه را که ربّ شما، پروردگار شما، آن کسی که میخواهد شما را به سعادت ابدی برساند، او تحریم کرده، مطالبی را، حریم معین کرده است. حق تجاوز از آن حریم را ندارید.

آن عناوین، عنوان اولش نهی از شرک بود، دعوت به توحید با آن مراتب توحید که عرض شد، توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در افعال، توحید در عبادت، توحید در طاعت و هم اقسام شرک، این ها تا حدی که مقدور بود توضیح داده شد.

عنوان دوم: احسان به والدین که نه تنها اسائه‌ی به آنها و بی احترامی به آنها و بی حرمتی نسبت به آنها حرام است بلکه احسان به آنها واجب است، چه در حال حیات چه بعد از مرگشان، بعضی فکر میکنند که شاید فقط در زمان حیاتشان لازم است که احسان به آنها بشود ولی این طور نیست هم در حال حیات لازم است، هم در حال بعد از مرگشان، ممکن است، در روایت هست کسی در زمان حیات به والدینش بار باشد، محسن، اما بعد از مرگشان فراموش کرده آنها را دیگر به یادشان نیست، این میشود عاق ، در حال حیاتشان محسن بوده ولی بعد از مرگشان می شود عاق والدین، چون آنهارا فراموش کرده دیگر نه دعایی، نه استغفاری، نه خیرات و صدقاتی گاهی پیدا می شود کسی که در زمان حیات عاق والدین بوده رعایت حرمت نکرده حقوقشان را ضایع کرده اما بعد از مرگ آنها بیدار و پشیمان شده، میتواند بعد از مرگ جبران کند، تمام آن گذشته هارا که عاق بوده، بعد از مرگ والدین میتواند بار به والدین حساب بشود، به یاد آنها بیفتد ببیند نماز های قضا شده دارند، قضا کند روزه نگرفته دارد حج نرفته داردصدقات خیرات، مظالم در عهده‌ی آنها بوده، در زمه‌ی آنها بوده الان میتواند آنها را انجام بدهد و در زمره‌ی اولاد بار به والدین حساب بشود همه ی اینکه قبلا عاق بوده حالا بعد از مرگشان میشود بار به والدین پس لازم است هم در زمان حیاتشان هم بعد از مرگشان و هم کسی خیال نکند که نسبت به والدین اگر عاق بشود فقط در عالم آخرت گرفتار است، خیر در همین دنیا هم زندگی برایش پیچیدگی پیدا میکند، کسی که نسبت به والدین عاق باشد، و حقوق آنها را ضایع کند رنجش خاطر برایشان ایجاد کند در همین دنیا زندگی برای او دشوار میشود به ضنک در معیشت مبتلا میشود پیچیدگی در زندگیش پیدا میشود ولو همه چیز هم دارد اما در عین حال گرفتار است. مشکلات زندگیش زیاد است. خودش نمیفهمد که از کجا چوب میخورد چرا گرفتاری زیاد دارد؟ کسی را بنده میشناختم در زمان طلبگی که قم بودیم مردی بود فاضل، درس خوانده، بسیار خوب و متقی واقعا صالح و سالم ولی گرفتار بود در زندگیش خیلی پیچیدگی داشت هرکاری میکرد برخورد به مشکلاتی بود. خودش میگفت من میدانم این پیچیدگی زندگی من به خاطر رنجش خاطریست که پدر از من داشت.آن هم حق با من بود چون کشاورز بود در یک روستایی زندگی میکرد او دلش میخواست که من هم روستایی باشم. همانجا بمانم و در کشاورزی کمک حالش باشم و من احساس میکردم که دوست دارم عالم بشوم درس بخوانم از همان کودکی با علما در ارتباط بودم و عشق به علم داشتم او نمیخواست، او میخواست من بمانم پیش او و کشاورزی کنم عاقبت خودم را انداختم به شهر و در حوزه های علمیه و واقعا هم خوب بود یعنی واقعا مردی بود فاضل و مدرس بود و از همه جهت سالم و صالح بود بعد هم پدر هم وقتی فهمید که اشتباه کرده، الان پسرش مایه سربلندی او شده افتخار او شده ولی در عین حال او خودش میگفت چون رنجش خاطر داشت از اول و نمیخواست من درس علوم دینی داشته باشم می دانم این پیچیدگی جهت رنجش خاطر اوست پس این اثر وضعی دارد در زندگی آدم گذشته از آن که در عالم آخرت گرفتار خواهد بود .به تعبیر روایات بهشتی که بوی او از 500 ساله راه به شامه آدم می رسد ، به شامه‌ی عاق والدین نمیرسد این در آخرت، در دنیا هم پیچیدگی پیدا میکند، گرفتار میشه، ضنک در معیشت هر چه بزند به یمین و یسار، برایش گشایش حاصل نمیشود. این هم آثار آق والدین بود.

 بعد« وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ»[[4]](#footnote-4)عنوان سوم این بود فرزند کش نباشید، فرزندان را به خاطر تنگ دستی از خوف فقر آینده نکشید.این هم باز توضیح داده شد که در زمان جاهلیت چنین بود، فرزند کشی. حالا گاهی انسان کشتن فرزند از نظر معنویات و روحیاتش می شود، چه بسا فرزند را از جهت بدن سالم نگه داشته، خوب بهش میرسه، اما جنبه روحیاتش را دارد تضعیف میکند نمیگذارد او درآن راه معنویت پیش برود، سد ایجاد میکند و آن روحانیتش را و معنویتش را از بین میبرد، گاهی اینجور هست.

« وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ»[[5]](#footnote-5) کاری نکنید که فرزندان خود را بکشید حالا جسما بکشید یا روحا بکشید.

هستند بعضی ها، مثل همان پدری که عرض شد که میخواست به فرزند خودش را

گاهی سعی میکنند ، میکوشد در یک کاری که خودش هست فرزندش را در همان کار وارد کند. به استعداد او نمیرسد که آیا این آماده برای چه کاری هست ما روایتی داریم که مولی المتقین (ع) فرمود:

 «لا تَقْسِروا اَوْلادَكُمْ عَلى آدابِكُم ، فَاِنَّهُمْ مَخْلوقونَ لِزَمانٍ غَيْرِ زَمانِكُم»[[6]](#footnote-6)

آداب و رسوم خود را به فرزندانتان تحميل نكنيد، زيرا آنان براى زمانى غير از زمان شما آفريده شده اند.

مجبور نکنید فرزندان خود را به همان نحوه‌ی زندگی که خود دارید، آنها را وادار کنید،برای اینکه آنها ساخته شده اند برای زمانی غیر زمان شما، مجهز کنید آنها را برای آینده‌ شان .شما در زمان گذشته زندگی میکنید کاری نکنید که اجبار کنید آنها را در همان آداب شما و روش شما باشه

«لا تَقْسِروا اَوْلادَكُمْ عَلى آدابِكُم ، فَاِنَّهُمْ مَخْلوقونَ لِزَمانٍ غَيْرِ زَمانِكُم»[[7]](#footnote-7)

زمان شرع، رعایت بکنید در محدوده ی شرع آنهارا مجهزکنید به جهازات زندگی آینده‌ای که دارند، برای زندگی آینده آماده بشوند، پس گاهی قتل اولاد از این نظر میشود که جسمانیتش را تامین میکند اما جهات معنوی او را در نظر نمیگیرد.

بعد عنوان سوم

«وَلا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ»[[8]](#footnote-8)

«و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد و چه پنهان؛»

نسبت به کارهای زشت مراقب باشید که نزدیک نشوید

گفتیم فواحش جمع فاحشه ‌است. فاحشه یعنی کار زشتی که زشتی او بیّن و روشن است. نزدیکش نشویدآن مقدماتی که کم کم شما را به کارهای زشت میرساند خودداری کنید«ما ظَهَرَ و ما بَطَن»

گفتیم که باز هم معصیت جنبه‌ی باطنی و بعد باطنی دارد، گاهی جنبه‌ی ظاهری دارد.تصمیم به گناه، تصمیم گرفته و به عمل نرسیده، عرض شد در گذشته،که این هم گناه است این هم حساب و عقاب دارد برآنکه شنیده‌ایم که ممکن است انسان قصد گناه دارد و نکند گناه به حساب نمیشود.آن مرحله ی خطور است چون عرض شد، سه مرحله طی میشود هر کاری تا در عمل ظاهر بشود؛ یکی خطور در ذهن آدم یک گناهی خطور میکند بعد میل به آن پیدا میکند دوم اش است. میل به آن خطور ، خاطره پیدا میکند بعد تصمیم میگیرد بعد عمل میکند عمل که در بدن ظاهر میشود این قبلا سه مرحله طی شده خطور، میل، تصمیم.

آن خطورش قابل عقاب نیست. در ذهن ما چه بسا کارهای گناه و زشت خطور میکند ولی گذراست این استقرار پیدا نمیکند به طور عبوری است. این اشکالی ندارد. این حدیث نفس است. حدیث نفس گناه نیست چون اکثر ما گرفتار حدیث نفسیم حالا افراد نادری تربیت شده هستند که آنها مراقب خودشان هستند خواطر قلبیشون تحت اراده‌ی خودشان هست نمیگذراند هر خاطره ای به فضای قلبشان وارد بشود آنها حساب جداگانه‌ای دارند اکثر ما اینجوری هستیم که به قول شاعر:

لقد صارَ قلـبی قابلاً كلَ صُـورةٍ فـمرعىً لغـــــزلانٍ و دَیرٌ لرُهبـَــــانِ[[9]](#footnote-9)

قلب من دیگه قابل هر صورتی شده، اشکال مختلف در قلب من ظاهر میشود گاهی راهب میشوم تارک دنیا میشوم، مسجدی میشوم، گاهی از اوقات مثل آهوان بیابان و چرنده‌های بیابان، این سمت و آن سمت میدوم این فضای قلب من گاهی دیر راهب میشودگاهی چراگاه آهوان و شغال های بیابان میشود خب این قلب ما این جوره اگر بنا بود که به خواطر نفسانی مارا عقاب کنند که کار ما زار بود، نه، به این خطور ها مارا نمیگیرند، میل هم پیدا میکنیم باز هم اخذ نمیکنند نه به خطور مارا عقاب میکنند نه به میل.

تصمیم اگر در مرکز قلب ما مستقر شد تصمیم گرفتیم که عمل کنیم اینجا بله مورد حساب است.

در آیه دقت فرمودید که:

«وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّه»[[10]](#footnote-10)

« اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می‌کند.»

ما فی انفس، در این کلمه دقت میفرمایید.آنی که در قلب شما جا بگیرد، استقرار پیدا کند قلب شما ظرف تحقق او بشود این مورد حساب است شما را به حساب میکشند به خاطر همان تصمیم، تصمیم گرفتید، اما عمل نکردید عمل نکردید چرا، چرا عمل نکردید، گاهی خوف خدا باعث میشود که اون تصمیم را عمل نمیکنید بسیار خوب این تصمیمی که با خوف خدا ترک شده این نه تنها عقاب ندارد، بلکه ثواب هم دارد، چون خوف خدا خودش عبادت است. و لذا یغفِر، دنبال آیه این است«وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ »[[11]](#footnote-11)آنی که در نفس شما استقرار پیدا کرده و تصمیم گرفته‌اید، اگر اظهار کنید به حساب است اگر اخفا هم کنید به ظاهر نیاورید باز هم حساب است« يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّه»[[12]](#footnote-12)» منتها « فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ»[[13]](#footnote-13) آنی که تصمیمش را به خاطر خوف خدا ترک کرده، این مغفور است.آنی که به خاطر مردم ترک کرده، عازم بود، گناه کند نشد عازم بود گناه کند کسی دید مثلا با خبر شد یا مانع دیگر پیش آمد نتوانست این تصمیم گناه داشته قلبش گنه کار است. يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ»[[14]](#footnote-14)

این«یغفر» مال آن کسیست که تصمیمش را از خوف خدا به عمل نیاورده.« یعذب» مال آن کسیست که تصمیمش را به خاطر غیر خدا ترک کرده است« فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ»[[15]](#footnote-15) بنابراین آنی که ما فی النفس هست. ما فی النفس، مورد حساب است. پس بعد باطنی گناه است. «وَلا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ»[[16]](#footnote-16) از کارهای زشت پرهیز کنید چه آنی که در باطن هست چه آنی که در ظاهر هست.

و لذا آیه دیگر داریم که:

«لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيم»[[17]](#footnote-17)

«خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دلهای شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می‌کنید،) مؤاخذه می‌کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است.»

این آیه نشان میدهدکه باید قلب آدم کسب گناه میکند، خود قلب ولی به عمل نیامده چشمش نگاه نکرده دست و پا هم کار نکرده ولی قلب گنه کار است برای اینکه تصمیم گناه داشته، منتها برای مانعی پیشامده انجام نداده

(عاصم قلبه) این در آیه داریم که باید قلب آدم گنه کار است و لذا ما موظفیم خود را تربیت کنیم نه کارهای زشت را در مرحله عمل تحقق بدهیم نه در مرحله‌ی تصمیم که جان ما سیاه بشود به تصمیم گناه، ولو اینکه در مقام عمل ظاهر نشده پس آنی که شنیده‌ایم که اگر قصد گناه کرده و نکرده عقابش نمیکنند، آن مرحله‌ی خطور است.مرحله‌ی میل است. اما مرحله‌ی تصمیم نه آنجا تصمیم گرفت قلب گنه کار است به خاطر همین ظلمت و تاریکی قلبش عقاب دارد ما در روایتی داریم که از حضرت مسیح ع است که حضرت موسی شمارا امر کرده نهی کرده که زنا نکنید و من شما را نهی از این میکنم که حتی فکر زنا هم در مغز شما نیاید زیرا خانه‌ای که درش آتش بیافروزند دود کند ولو اینکه خانه آتش نگیرد، اما دود سیاه میکند.

این خانه‌ی زیبا و رنگ آمیزی شده را دود سیاه میکند فکر گناه که در فضای قلب آدم آمد قلب ظلمانی میشود تاریک میشود، ولو اینکه در مرحله‌ی عمل هم ظاهر نشده باشد پس« وَلا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ »[[18]](#footnote-18) مارا هشدار میدهد حتی« وَلا تَقْرَبُوا » عرض شد که گفته نزدیک نشوید« لا تَفعَلوُا» نفرموده که نکنید نزدیک نشوید.آن وقت ما در زندگیمان که انسان یه قدری وحشت دارد که الان ما در مسیر قرب به فواحش داریم هی حرکت میکنیم این فیلم ها که داده میشود سر و صداها که به گوش ما میرسد، این کم کم دارد قدم به قدم مارا به فواحش نزدیک میکند. این در مسیر قرب به فواحش زندگی نکنید کاری نکنید که شما کم کم و قدم به قدم خطواط شیطان گام به گام شما را به آن مقصد شیطانی نزدیک کند پس

«ولا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِ»[[19]](#footnote-19)

آدم کشی نکنید، قتل نفس نکنید، هر که احیای نفس کند، گویی همه را احیا کرده کسی آدم بکشد گویا همه را کشته کسی که یک انسان را بکشد برای اینکه به منافعش برسد اگر تمام انسانها هم سر راهش بیایند خب همه رو میکشه.

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»[[20]](#footnote-20)

«هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته»

این روحیه‌ی انسان کشی دارد و رسیدن به منافع خودش دیگر. یک انسان، ده انسان، یک میلیارد انسان، هم سرراهش بیاد بخواهد به منافعش برسد میکشد.

«فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»[[21]](#footnote-21)

یک انسان را احیا کند که روحا احیا کند از دست کفار نجاتش بدهد از انحرافات اعتقادی نجاتش بدهد این گویی همه را احیا کرده

« وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»[[22]](#footnote-22)

این را به طور فهرست عرض میکنم چون قبلا گفته شده تا میرسیم به مطلبی که امروز میخواستم عرض کنم. یکی فرمود :

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْط»[[23]](#footnote-23)

«و حق پیمانه و وزن را بعدالت ادا کنید!»

این عنوان دیگریست که از جمله‌ی عناوینی که در این آیه آمده، نسبت به کیل و وزنه مراقب باشید .حقوق مردم را ضایع نکنید. در معاملات تان در کیل و وزن رعایت قسط کنید، حق را به صاحب حق برسانید، و این گرفتاری ها در زندگی ما باز فراوان است. حق الناس را ضایع کردن، حقوق مردم را رعایت نکردن، گویی که اصلی شده در میان مردم سنتی شده اگر کسی کلاه سر کسی نگذارد میگویند، آدم ساده‌ای است. این اصلا قابل کاسبی کردن نیست، باید حتما کلاه سر کسی بگذارد کم بدهد زیاد بگیردکم فروشی کند متاع بد به مردم بدهد کار خراب کند. ضایع کند. اگر کار سالم تحویل بدهد می گویند، آدم ساده ای است.

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْط»[[24]](#footnote-24)

حقوق مردم را تطفیف نکنید.

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ.»[[25]](#footnote-25)

«وای بر کم‌فروشان!»

یک سوره مستقلا در این باره نازل شده است.

وای به حال مردمی که نسبت به حق مردم کم می‌گذارند تطفیف میکنند کما و کیفا خراب میکنند.

 آنجا که خدا بگوید وای، معلوم میشود خیلی مشکل است. خدا بگوید وای به حال آن مردمی که متطفف اند

«الَّذِينَ إِذَا اِكْتَالُوا عَلَى النَّاس يَسْتَوْفُونَ \* وإِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»[[26]](#footnote-26)

«آنانکه وقتی برای خود پیمانه می کنند،حق خود را بطور کامل می گیرند، \* اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می گذارند.»

وقتی حق خودشان را بخواهند بگیرند تمام و کمال میگیرند حق مردم رو بخواهند بدهند،کم میگذارند.

«أَلا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ \* لِيَوْمٍ عَظِيمٍ »[[27]](#footnote-27)

اینها باورشان نشده که روز حسابی در کار هست باور نکردند که روز قیامتی در کار است .روزی که همه باید در محضر ملک ‌الملوک، سلطان السلاطین، رب العالمین، حضور پیدا کنند.

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ.»[[28]](#footnote-28)

وای بر کسانی که در حق مردم کم میگذارند حالا فرق نمیکند فروشنده ای و خریدار. بدهکارید و طلبکار، کارگرید و کارفرما. فرق نمیکند حق مردم را اگر ضایع کنید مشمول این آیه اید:

«َلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ»[[29]](#footnote-29)

آیه‌ی دیگری داریم:« إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيم»[[30]](#footnote-30)

«بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم!»

من میترسم یک روزی که شمارا فراگیر بشود آن روز بدبختی ها داریم رسول اکرم فرموده:

کسی که در کیل و وزن خیانت کند در حقوق مردم در دادن و گرفتن این در قعر جهنم میان دوتا کوه از آتش قرارش میدهند، وادارش میکنند که این کوه هارا وزنش کند، کوه آتشین که علی الدوام در جهنم عذابش از این جهت عظیم است، مالک دینار که از بزرگان اعراب معرفت حساب شده، او گفت که همسایه‌ای داشتم بیمار، رفتم عیادت او در حال احتضار بود هی فریاد میکشید مرا از این دوتا کوه نجاتم بدهید، دو کوه آتش به من حمله آورده، نجاتم بدهید.

به او گفت تو خیال میکنی آتشی در کار نیست گفت نه دو کوه آتش به من حمله آورده اند.من در وسط اینها قرار گرفته ام مرا نجاتم بدهید بعد خودش گفت که درست است، برای اینکه من دوتا ترازو داشتم یا پیمانه داشتم یکی زائد، یکی ناقص، با ناقص میدادم با زائد میگرفتم به حال اون دو تا پیمانه الان دوتا کوه آتش شده بر من حمله کرده است.باید گفت این قرآن، این هم حدیث، این هم کشف ارباب بصیرت، مارا نباید تکان بدهد؟ ما نباید در زندگی که عمر ما میگذرد و فردا خواهیم موقع به حساب رسید نباید تکانی در خود ایجاد کنیم؟ و این گفتار قرآن و روایات را سبک نشماریم؟ که فرمود:

«مَن غَشَّ مُسلِماً فی بَیعٍ اَوشِراعٍ فَلَیسَ مِناّ» [[31]](#footnote-31)

رسول خدا فرمود: کسی در دادن و گرفتن، خرید و فروش، بخواهد خیانت کند از ما حساب نمیشود. ما میخواهیم سعی کنیم که فردا با آنها باشیم .مارا راه نمیدهند با خودشان.

«مَن غَشَّ المُسلمينَ حُشِرَ مَعَ اليَهودِ يومَ القِيامَةِ ؛ لِأنَّهُم أغَشُّ الناسِ للمُسلِمين»[[32]](#footnote-32)

«هر كه در معامله با مسلمانان فریبكارى كند، روز قيامت با يهود محشور شود؛ زيرا اين جماعت فریب كارترين مردم نسبت به مسلمانان هستند.»

این آدم روز قیامت با یهود محشور میشود.

«وَ نَزَعَ الله بَرَکَتَ رِزقَهُ »[[33]](#footnote-33)

برکت از زندگیش برداشته میشود

»وَ اَفسَدَ عَلَیهِ مَعیشَتَه»[[34]](#footnote-34)

زندگیش را بر خودش فاسد میکند برکت را از زندگیش برمیدارد.

« وَكَلَهُ اَللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ»[[35]](#footnote-35)

او را به حال خودش دعا میکند خب ما در زندگی این همه سختی ها میبینیم دشواری ها میبینیم آیا حساب نکنیم که این از کجاست نکند گرفتار همین مطالبیم که حق مردم را ضایع میکنیم؟

در زندگی خانوادگی حق زن و شوهر را نسبت به هم ضایع میکنیم.

زن حق شوهر ، راشوهر حق زن، اولاد حق والدین را ،والدین حق اولاد را، همینجوری در تمام شئون زندگی..

خب این گرفتاری است. ما یک خطبه‌ای یا نامه داریم در نهج‌البلاغه، که حضرت خطاب کرده به یکی از عمالش و اینها را در نظر بگیریم که باچه حدتی و با چه در دقتی داشتند در امور رعایت میکردند و ما چه جور محاسبه کار هستیم

مولا در زمان حکومتش نامه‌ای مینویسد به ابن عباس، بعضی از شراح نهج البلاغه، تردید دارند که این نامه مال ابن عباس است به این تندی؟ یکی از کارگرانش، کارگزارانش که داشتند در استاندار بود در بصره

ابن عباس بوده چون ابن عباس مرد بزرگی بوده . عبدالله بن عباس، گذشته از اینکه قرابت خویشاوندی نسبی با امام(ع) داشت، پسرعمو است.گذشته از این مرد عالمی بوده و از اصحاب خاص امام بوده از شاگردان نزدیکش بوده که حبر الامه بوده دانشمند امت حساب میشده که بعضی تعبیر کردند

« فَد بُنِیَ عِلمًا»

سرشار از علم بوده، امام یک نامه‌ی تندی به او نوشته که استاندار در بصره بوده است. خب به قدرت رسیده، پول گیرش آمده پناه بر خدا، آدم به پول برسه، به قدرت برسه، خودش را حفظ کند به همان حالی که بود خیلی مشکل است. حالا این مرد با همه ی این عظمت مقامی که داشته ، با این قرب منزلتی که نزد امام داشته، در بصره استاندار شده از طرف امام و در بیت المال یک تصرفی کرده حالا یا تاخیری کرده در رساندن به اشخاص به ذوی الحقوق، یا تصرفی کرده به هر حال، یک خیانتی کرده، امام نامه مینویسد به او،

«فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي» [[36]](#footnote-36)

«همانا من تو را در امانت خود شركت دادم»

من تو را در امانت خودم شریک خودم قرار دادم، اولا حکومت را امانت تعبیر میکند یعنی این مال من نیست ارث پدر مادر من نیست امانت خدا است در دست من ، من تو را شریک خودم قرار دادم در حفظ این امانت،

«فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بِطَانَتِي»[[37]](#footnote-37)

تو را پیراهن چسبیده به تنم قرار دادم چون شعار، آنی که به موی بدن میچسبد، به شَعر بدن می چسبد،پیراهن چسبیده ،آنقدر به تو من اعتماد داشتم تو را پیراهن تنم قرار دادم و آستر قبایم قرار دادم محرم اسرار خودم بودی

«وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِي رَجُلٌ أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي»[[38]](#footnote-38)

 در میان خویشاوندانم از تو کسی را موثق تر پیدا نکردم که امانت به او تحویل بدهم، وقتی به تو دادم رفتی سرکار و قدرت رسیدی و ثروت

«خُنْتَهُ مَعَ اَلْخَائِنِينَ »[[39]](#footnote-39)

به من خیانت کردی، در زمره خیانتکاران درآمدی. بعد داردکه:

«كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اَللَّهَ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ»[[40]](#footnote-40)

گویا تو در این دینداری که نشان میدهی هدفت خدا نیست. درست است، جهاد میکنی، خیلی سخت کوش هستی، خیلی دیندار خوبی هستی، ولی انگیزه ات خدا نیست.

«كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اَللَّهَ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ»[[41]](#footnote-41)

تو با این جهاد خود خدا را در نظر نگرفتی. بعد میفرماید:

«كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ اَلْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ»[[42]](#footnote-42)

 مثل اینکه تو می خواهی با همین تظاهر به دین، به دنیای مردم برسی، می خواهی با دین مردم را بدوشی.

«كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ اَلْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَ تَنْوِي غِرَّتَهُمْ »[[43]](#footnote-43)

در این مقام در آمده ای که بفریبی مردم را با این دین که نشان می دهی،

«کأَنَّكَ لاَ أَبَا لِغَيْرِكَ حَدَرْتَ عَلَى أَهْلِ تُرَاثِكَ مِنْ أَبِيكَ وَ أُمِّكَ»[[44]](#footnote-44)

 مثل این که تو به ارث برده ای بیت المال مسلمان ها را، از پدر و مادر به ارث برده ای، این قدر دست و دلباز با این بیت المال رفتار می کنی

«فَسُبْحَانَ اَللَّهِ أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ»[[45]](#footnote-45)

 یعنی چه مگر تو ایمان به قیامت نداری؟

«أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَ وَ مَا تَخَافُ مِنْ نِقَاشِ اَلْحِسَابِ»[[46]](#footnote-46)

 اصلا ترس از این نداری که روز قیامت خیلی موشکافی خواهد شد؟ نِقاشَ الحساب، شما سر سوزن بردارید یک خار کوچکی به پاشنه پا رفته است آن قدر با سر سوزن می کاوید تا این خار را بیرون بیاورید روز قیامت خدا چنین نِقاش حسابی دارد عین بیان مولا است« افما نِقاشَ الحساب» مو شکافی است سختگیری که خود قرآن دارد

«وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِين» [[47]](#footnote-47)

فقط یک دانه ی کوچک تر از ارزن اگر کاری انجام دادید ما خواهیم آورد و حساب گر سریعی هستیم.

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِير»[[48]](#footnote-48)

«پسرم اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کارنیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از ) آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است.»

به قدر دانه ارزنی در لای سنگ‌ها، در اعماق دریاها باشد، ما خواهیم آورد و فرمود:

«فَاتَّقِ اَللَّهَ وَ اُرْدُدْ إِلَى هَؤُلاَءِ اَلْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ »[[49]](#footnote-49)

 از خدا بترس و اموال مردم به مردم برسان بیت‌المال مال تونیست مال امت اسلامی است به ضعفا برسان« فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ»[[50]](#footnote-50) بعد تهدید کرده اگر نکنید این کار را به شمشیرم تو را می‌زنم «لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِيَ»[[51]](#footnote-51) با این شمشیری که به هرکه بزنم جهنمی خواهد شد یعنی اول تو جهنمی خواهی شد بعداً به شمشیر من کشته خواهی شد بعد برای این‌که بفهماند نه‌تنها تو «وَ اَللَّهِ لَوْ أَنَّ اَلْحَسَنَ وَ اَلْحُسَيْنَ فَعَلا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ »[[52]](#footnote-52)

 به خدا قسم اگر حسن و حسین من که از جان من عزیزترند، دو ریحانه پیغمبرند اگر این‌ها هم همان کاری که تو کرده‌ای، بکنند با همین شمشیر به سراغشان می روم. هیچ آشتی با کسی ندارم. یعنی من در راه حق این‌قدر مقاوم هستم آن قدر متسلمم ،اگر حسن و حسین من اندک تخطی کنند با همین شمشیر جزاشان می دهم، تا برسد به تو خوب این دقت‌های پیشوایان ما و این قرآن واین حدیث واین هم کشف اربابُ کشف بصیرت چطور ما آن قدر با بی‌پروایی که خودش در ذیل همین جمله است که

«كَيْفَ تُسِيغُ شَرَاباً وَ طَعَاماً»[[53]](#footnote-53) چطور با گوارایی می نشینی می خوری؟ می نشینی در فلان جا و می خوری فلان غذا را؟ چطور نمی فهمی تو حرام می‌خوری تصرف در حرام می کنی که روز قیامت تو را به پای حساب خواهند کشید.پس اینم یک جمله از این آیه که « أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»[[54]](#footnote-54)

مراقب باشید که میل را رعایت قسط کنید حق مردم را ضایع نکنید. حقوق مردم روز قیامت حساب سخت دارد های بعدش و جمله بعدش «َو اِذا قُلتُم فَاعدِلُوا» [[55]](#footnote-55)در مقابل گفتار هم عادلانه سخن بگویید هم رفتارتان براساس قسط باشد، هم گفتارتان، حرف هم که می زنید حرف ها را استوار، محکم ، با اساس درست. زیاد حرف بزنید نگفته حرف نزنید حرف بزنید .«َو اِذا قُلتُم فَاعدِلُوا» [[56]](#footnote-56)براساس عدل باشد بر اساس قسط باشد. زبان در دهان آدم نعمت بزرگ‌ی است. جِرمش هم کوچک است خوب جُرمش فوق‌العاده عظیم است . بیان نعمت بزرگ خداست که بعد از خلقت بیان نشان داده شده

"الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ".[[57]](#footnote-57)

"خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او «بیان» را آموخت."

بیان از مواهب بزرگ الهی است باید باشد. حکماگفته‌اند انسان ماهیت اش حیوان ناطق است. زنده ی سخنگو . حقیقت انسان زنده ی سخنگو یعنی فصل ممیز انسان از سایر حیوانات همین نطق او است.

گرچه این نطق را به معنی ادراک کلیات معنا کرده‌اند ناطق یعنی کلیات باشه؛ درعین‌حال همان کلیات که درک می‌شود با زبان اظهار می‌شود.چون زبان خیلی میدان کاریش وسیع است سایر اعضاء و جوارح محدود است چشم می بیند از کار گوش بی‌خبراست گوش می شنود از کار چشم بی خبراست. چشم و گوش از کار بینی و شامه و ذائقه بی خبرند اما زبان به همشان سر می‌زند این زبان عجیب بلایی است یعنی نعمت بزرگی هم هست اما اگر حساب کرده نباشد«کلب العقول»، سگ درنده‌ای از آب درمیاید. این به همه جا سر می‌زند زبان کار چشم بیان می کند چشم چه دیده است گوش چه شنیده است و ذائقت چه چشیده است . عقل چه فهمیده است ، از خالق گرفته تا مخلوق همه را در نفی و اثباتش دخالت می کند .زبان عظیم است باید هم باشد بله نعمت بزرگ خداست به نطق آدمی بهتراز دوات است دوات یعنی چهارپا دیگه به نطق آدمی بهتر است از دوات اما دوات از تو به گر نگویی ثواب. یکی از بزرگان علمای اخلاق تقسیم کرده سخن گفتن را به چهار قسم میگه ما چهار قسم کلام داریم یکی آنی که منفعت دارد ضرر هیچ ندارد با یک سخن این‌جوری منفعت دارد ضرر هیچ ندارد یکی ضرر دارد منفعت هیچ ندارد یکی نه ضرر داره نه منفعت دارد ،یکی هم ضرر هم منفعت .منتها گاهی، منفعت بیشتر و گاهی ضرر بیشتراست. در این چهار قسم است . آنی که نه ضرر دارد نه منفعت خوب حرف نزند بی‌جهت امور ضایع می شود. نه منفعت نه ضرر. آنی که ضرر خالص دارد. خب نباید بگوید معلوم است. آنی که ضررش بیشتر از منفعت است نباید بگوید تنها یک قسم می ماند دیگر . آنی که تنها منفعت دارد یا منفعت بیش ازضرر است دیگر .یعنی درواقع سه قسم از چهار قسم باید حذف بشود در حرف‌ها. فقط یک قسمش بماند حالا مرد میدانش اگر هستیم که سه قسم از حرف‌ها را حذف کند یک قسم باشد شماآنیکه همه‌اش منفعت است یا منفعت بیش از ضرر است تازه این هم بلا دارد همه آدم حرفی می‌زند خیلی هم خوب حرف خیلی نافع است و هیچ ضرر ندارد اما گاهی اوقات ریا می‌کند با همین حرف. والا گرفتار است و گرفتاری ها زیاد است .حرف خوب است هیچ ضرری هم ندارد اما گوینده ممکن است ریاکار باشد و خود را نشان بدهد فضل فروشی کند دیگران تحقیر کند مثلاً .من بلدم خب این‌جا باز هم مصیبت است خوب بدتر می‌شود«كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ »[[58]](#footnote-58)  و مانند سنگی که رویش خاکستر است و باد بیاد یا باران بیاید می شوید او هم باز باد آمد و چه خاکی به سر کند آدمی که بخواهد یک حرف خوب بزند در عین آلوده ی به نام نباشد، ریا درآن نباشد، عجب درآن نباشد، ،فضل فروشی در آن نباشد سکوت کنی بهتر نیست « مَن َصمَتَ نَجا» [[59]](#footnote-59)دیگر کسی که سقوط کرده نجات پیدا کردند حالا گرچه این مطلب برای بسیاری قابل هضم نیست مخصوصاً خانم‌ها و جوان‌ها این ها زیاد حرف می زنند دیگر. اینها برایشان درست نیست حالا بگه که سه قسمت از حرف‌هارو حذف کن و یک قسمت باشه میگوید ما میخواهیم حرف بزنیم باهم بنشینیم صحبت کنیم مثلاً ایام عید هم پیش می آید و مجلس شیرینی تشکیل بدهیم حالا شما می گویی سکوت.بله مطلب همین است . اگر دنیا را در نظر بگیری بایدحرف بزنید خوب آدم باید حرف بزند و بعدهم که او برود و او اظهار فضل کند و این درست است. اما عاقبت را باید در نظر بگیرید و پشت پرده هم است. «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ والْيوْمِ الآخِر، فلْيقُلْ خيراً أَوْو لِيَصمُتْ.»[[60]](#footnote-60) « هرکس به الله و روز قيامت ايمان دارد، باید يا سخن نيک بگويد يا ساکت باشد»

.کسی که ایمان به قیامت دارد چاره ای ندارد اگر ایمان به قیامت نبود همین دنیا بود، بسیار خوب. حالا با این دنیاست و حرف بزند شکی در آن نیست. اما ایمان به قیامت کسی که واقعاً باورش شده،

«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»[[61]](#footnote-61)

«به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می‌دارند؛انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت و ضبط آن است!»

آدم بفهمد که دو تا گیرنده حرف و عمل کنارش هستند. که قرآن می‌گوید: در سمت چپ و راست نشسته‌اند دوتا فرشته یعنی موکل اند برای گرفتن عمل.« يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ »[[62]](#footnote-62) آن هم نگران و« وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ»[[63]](#footnote-63) یک کلمه از دهان آدم خارج نمی‌شود مگر اینکه می نویسند خوب این را چه کار کند انسان؟ آدم باورش کرده این را که الان حرف می‌زدند دارند می‌نویسند و روزی به من نشان خواهند داد و رسوایی خواهد به بار آمد آیا سکوت نمی کند؟ مولا دید کسی حرف زیاد می‌زند ،حرف بیهوده هم می زند. فرمود:«یا هذا إنَّکَ تُملی عَلی حافِظَیکَ کتاباً إلی رَبِّک »[[64]](#footnote-64) متوجه باش تو الان داری املا می‌کنی دو نفر دو تا فرشته هم می‌نویسند دیکته می کنی، می نویسند نامه را به خدایت نشان می دهند « فتَکَلَّم بِما یَعنیک وَ دَعْ ما لا یَعنیک»[[65]](#footnote-65) مراقب باش آنچه که نافع به حال است بگو و آنچه که نافع به حال نیست رها کن یکی از بزرگان می‌نویسد این مرد همیشه یک قلمی و کاغذی همراهش بود همیشه میخواست یک کلمه بگوید می‌نوشت شب که میشد حساب می کرد کلماتی که نوشته ام چه بوده؟آیا نافع حال بوده نبوده! حساب می کرد بعد ناله اش بلند می شد و آه آه « نَجی الصامِتوُن وَ بَقینا»[[66]](#footnote-66) وای آنهاکه سکوت کردند بردند ما ماندیم. نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک، الحق انصاف توان داد که صاحب‌نظرند. خوب بله، اینهارا مردم می گویند دیوانه اند اگر این‌جور باشند آدمهای ابلهی هستند، دیوانه اند خوب بله قبل این که ما بگوییم خود رسول خدا فرموده

«یَراهُمُ الناس فَیَظُنُونَ اَنَّ بِهِم داع اَو قَدخُولِطُوا اَو ذَهَبَت عُقُولُهم» مردم این هاراکه می بینند خنده شان می گیرد اینها بیمارند مالیخولیائی گرفتن اینها، قاطی کرده «قَد خُولِطُوا» بله سیماش قاطی شده و این جور شده بعد فرمود نه قاطی نکرده اند «ما ذَهبَت عُقُولهُم َولکن نَظَرُوا الِی اَحواِل الاخِرَه فَزالَ حُبَّ الدُنیا عَن قُلُوبِهم». نه این ها بیمار نیستند مریض نیستند دیوانه هم نیستند این ها پشت پرده را می بینند روزی خواهد رسید و باورشان شده پشت پرده را می‌بینند حب دنیا از قلبشان زایل شده این مطلب را در یکی از تألیفات مرحوم آیت الله دستغیب (رض) دیدم ایشان نقل می‌کنند از یکی از اهل علم بوده خودش گفته بود که یک شب من از اول شب به فکر افتادم درباره خودم یه فکری کردم خوب اگر مرگ من برسد ، من چه حالی خواهم داشت ؟اهل نجاتم یا نه؛ خوشا به حال کسانی که اینجور فکرها را دارند و به حال خودشون می‌رسند که واقعاً مرگ به آنها می رسد و حتمی است. اگر رسید چی کار کنم درسته است کارم یا من هرچه فکر کردم اعمالی که خودم هم حداقل بپسندم نیست . یک نماز خوبی داشته باشم یک روزه ی خوبی داشته باشم حج خوبی داشته باشم منبرخوبی رفته باشم که خودم بپسندم که درست بوده بنظرم دیدم نیست من گفتم حالا بالاخره یه چیز دارم یک ایمان است که اعتقادم درسته دیگر ایمان به خدا دارم ایمان به قیامت دارم ایمان به نبوت دارم ولایت دارم و محبت اهل بیت هم دارم یک قدری مثلا داغ شدم از یک جهت ایمان دارم هم محبت اهل‌بیت دارم دیگرو دوباره فکر کردم دیدم خوب بسیار خوب درسته ایمان و حب اهل‌بیت نجات‌بخش من است و جهنمی نخواهم بود درست؛ بالاخره به شفاعت می رسم اما آن گناهانی که دارم با این آلودگی چه باید کرد منی که میخواهم به دارالسلام بروم پیش پاکان با این آلودگی مگر میشود! الان کسی بیاید آلوده به کثافات است بیاید اینجا راهش نمیدیم دیگر.می گوییم اینها همه پاکند فرشها پاک هستند مردم پاک هستند تو بدنت کثیف و آلوده است برو پاک کن بیا خوب من آلودم بعد دوباره گفتم نه خوب محبت اهل‌بیت خوب است واینها را، همه را اصلاح می کند.خوابم برد با همین فکر و در خواب در یک بیابانی هستم تنها بیابان وحشتناکی است آنجا لخته ، بدنم لخت و عریان، درعین‌حال همش زخم است. بدنم پر آبله است دانه‌های چرکین سیاه خیلی عفونت زا گرفته است. خودم از این بدن بدم آمد و در همین حال یک دو نفر آمدند به من گفتند که حرکت کن. موقف حساب است و برای حساب منم ناچار حرکت کردم با آنها بنابرنقل دیگری میگوید رسیدم در وسط راه ، دیدم یک انسان‌هایی هستند این‌ها همه دست شکسته پا شکسته فلج شده تا مرا دیدند به سمت من آمدند اطراف مرا گرفتند من از این وحشت کردم هم مکان وحشت‌انگیز بود هم خود قیافه ی خودم اینجوری بود اینها هم آمدند گفتم کیا هستند اصلاً چرا اینجوری هستند چرا کنار من آمده‌اند گفت این عبادت های خود تو هستند نمازهای تو هستند عبادات کردی ولی پاشکسته دست شکسته، تحاول داشته‌ای سستی داشته ای در امر عباداتت این ها که در بدنت هست مال گناهان ات هست.این آبله ها این ،چرک ها. این گناهان مال عبادات است که تو را ببرند برای حساب. حالا در همین حال از خواب بیدار شدم گفتم این صحنه هارا نشان می‌دهند که ما را یک تکانی بدهند و آدم دیگرحساب کند، عباداتی که انجام می دهم ناقص است. دست‌وپا شکسته است این گناه هایی هم که فراوان گرفته این سراپای وجودم راپسِذ : « فاذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا«[[67]](#footnote-67) و زبان« لا یَستقَیمُ‌ ایمانِ‌ َعبدٍ حَتیّ‌ یَستَقیمُ‌ قلَبُه[[68]](#footnote-68)»؛ فرمود که شما می‌خواهید ایمانتان منظم باشه؟ باید قلبتان منظم باشد قلب منظم، زبان منظم می‌خواهد اگر زبان منظم شد مودب شد قلب منظم است قلب منظم شد،ایمان منظم است استقامت ایمان ما بستگی داره به استقامت زبان ما.این زبان هم که به به این زودی تحت استقامت درنمیاد رسول خدا فرموده: مَن َضمِنَ بی ما بیَنَ لَهلیَهِ وَ لهَجَیهِ ضَمِنتُ لَهُ علی اللهِ جنَه»[[69]](#footnote-69) وهرکه برای من ضمانت کند که زبانش را با دامنش نگه دارد من بهشت برایش ضمانت می‌کنم این زبان و دامن، قسمت عمده مفاسد که پیش میاد همین هاست از زبان آدم و دامن آدم اگر این دوتا ضبط بشود و درست مراقبت بشود زندگی آدم الهی می شود. گفته‌اند که صدی نود آفات و مفاسد مال این زبان است و غریزه ی جنسی. این زبان است که وقتی که به حال خود رها بشود اخلاق را فاسد می‌کند خانواده‌ها را به هم می ریزد بسیاری از خانواده‌ها دراثر زبان نامنظم متلاشی می‌شود زندگی اجتماعی متلاشی می‌شود زبان اگرچه فاسد بود فاش می‌کند. قلب فاسد و ایمان هم فاسد . و لذا فرمود: « "لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ» مراقب باشید در غیر یاد خدا زیاد حرف نزنید، فَإِنَّ الَّذِینَ یُکْثِرُونَ الْکَلَامَ فِی غَیْرِ ذِکْرِ اللَّهِ قَاسِیَةٌ قُلُوبُهُمْ وَ لَکِنْ لَا یَعْلَمُونَ»[[70]](#footnote-70)

مردمی که در غیر یاد خدا، غیر ذکر خدا زیاد حرف می‌زنند قلبشان قسی است خودشون نمی‌دانند قلب قسی شده، سنگین شده هرچه موعظه می‌شنود در او اثر نمی‌کند اصلاً حلاوت عبادت نمی‌فهمد شیرینی را درک نمی‌کنه قلب قسی است چون زبان نامنظم است کسی زبانش منظم نبود در غیر ذکر خدا زیاد حرکت کند قلب قساوت می‌گیرد. بعدا می فرماید :« إِذا رَأيتُم المُؤمِن صَمُوتًا وَقُورًا فَأدنُوا مِنهُ، فَإِنَّهُ يلقَنُ الحِكمَة»[[71]](#footnote-71)اگر کسی مؤمنی را دید که کم حرف می‌زند و وقار دارد و بعد هم سکوت، به او نزدیک بشوید با او رفیق بشوید او تلقین حکمت می کند یعنی در اثر این‌که کم حرف می‌زنه و غالباً به ذکر خداست انوار الهی بر قلبش می‌تابد. اگر شما به او نزدیک می شوید به شما هم القاء می کند.« فَأدنُوا مِنهُ، فَإِنَّهُ يلقَنُ الحِكمَة»[[72]](#footnote-72) حالا از اصنافی که گرفتارشان زیاد است اصنافی که حالا به قول خودمون ما صنفی هستیم که حرف زیاد بزنیم مثلاً در مجالس این گرفتاری ها زیاد است .هرچه بیشتر انسان حرف بزند، قهراً اشتباهات زیاد می‌شود، اشتباهات که زیاد شد قلب قساوت میگیرد دیگر. قلب قساوت گرفته هم ایمانش تضعیف میشود. یکی از بزرگان از علما دیدم که نقل می‌کنند که به شاگردانش می‌فرمود که اگر شما می‌خواهید منبر بروید ارشاد و هدایت کنید مردم را، دو تا موعظه می کنم به شما یادتون باشد یکی اینکه همان جا که نماز می‌خوانید، منبر بروید نماز رو برای خدا می خوانید نماز در خانه می خوانی چطور می خوانی؟ منبر همین جوربروید برای خدا به منبر بروید نماز برای خدا منبرهم برای خدا این یک موعظه.موعظه دیگر این که ببینید آن مردمی که کنار پای حرف شما می‌نشینند مثلا صد نفر اومدند نشسته اند، شریف ترین عضو خود را در اختیار شما قراردادند؛ مغزشون، صد نفرصدتا مغز با صدتا ساعت در اختیار شماست. حالا ببین این صد ساعت را صد تا مغز را چه بار بر آنها می کنی؟ چه می‌گویی برایشان؟ خب اینجا گرفتاری زیاد می‌شود دیگر. آدم بخواهد.مگر اینکه آن گوینده ای که ارشاد می کند خودش واقعا یک دایره المعارف باشد یعنی اطلاعات وسیعی و عمیقی داشته باشد در همه فنون مختلف دیگر ، دیگر ملکه شده اینقدر ملکه شده برایش که هم خوب حرف می‌زنه هم حرف خوب می‌زنه خوب اینها دوتاست یکی خوب حرف زدن فصیح و بلیغ و لسان طلق، یکی هم حرف خوب بزند خوب بله هستند در میان بزرگان و سخنوران ما که واقعاً اینها زحمتها کشیده‌اند اهل اطلاع هستند و تفسیرشان اخلاقیاتشان روایاتشان در موضوعات مختلف علمی و تفسیری و روایی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، همه اینها را دارد، خوب بسیار خوب اند اما کسی مثل بنده مثلا باشند اطلاعات کمی. این بخواهد همین‌طوری ارتجالاً بخواهد بیاد و آن کمالش در این باشد که ارتجالا برود و تا بگویند برود حرف بزند. یکی بگوید من مطالعه نکردم مطالعم ناقصه مثلا، وحال اینکه مطالعه کردن کمال او است. یکی از دانشمندان تهران، در یک مقاله ای خواندم، از یکی از دانشمندان فرانسوی که متخصص بوده در علوم ادبی از او سالها پیش تقاضا کرده بود شما یک جلسه سخنرانی تشکیل بدهید که در موضوعات ادبی صحبت کنید برای ما. ایشان گفته بود من عازم سفر هستم و عذر آورده بود.که عازم سفر هستم بروم و برگردم و اطاعت می کنم.گفته بود: کی عازم سفر هستید شما؟گفت دو هفته بعد خوب آقا تا دوهفته ی بعد خیلی مانده فردا پس‌فردا همش سه ربع سخن حرف می‌زنید حالا سه ربع میخواهم حرف بزنید شما دو هفته بعد مسافرت میکنی گفت آقای محترم برای چهل و پنج دقیقه حرف زدن حداقل چهل و پنج ساعت مطالعه می خواد یعنی من بخواهم حرف بزنم چهل و پنج دقیقه، چهل و پنج ساعت مطالعه می خواهد وقت مطالعه ندارم نه این‌که وقت حرف زدن ندارم .دو هفته بعد می‌روم بله وقت حرف زدن هم دارم سه ساعت بلکه حرف می توانم بزنم اما وقت مطالعه ندارم. وقت مطالعه نیست خوب این مشکل است.حالا عرض کردم بعضی هستند که اینها ملکاتشان عالیه اینها کارخودشان راکرده اند. این زحمت‌ها را کشیدند حالا ارتجالاً به ورق می زند حرف خوب می‌زنند وخوب هم حرف می‌زنند. اما اگر این مثل بنده باشد خوب اگر مطالعه نکرده باشه خوب این وقت مردم ضایع می شود و برای مغزها خیانت می شود و برای وقت‌ها خیانت میشود دیگه هم مغزها محترم است هم وقت‌ها محترم است دیگه لذا این کار مشکلی است بهرحال که باید از خدا بخواهیم هم گوینده ها هم شنونده‌ها خداوند مدد برساند از نفس قدسی ولی عصر ارواحنافدا که همه ما هم با وظایف دینی آشناتر باشیم و هم اینکه عامل به وظیفه هم باشیم دیگه ان‌شاءالله پس بهرحال این دوتا جمله آیه استفاده شد یکی

یکی اینکه «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْط»[[73]](#footnote-73)رفتارتان در حقوق مردم رعایت قسی باشه و دیگر« فاذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا«[[74]](#footnote-74) وقتی حرف هم که می زنید نه گفتیم حرف نزنید حرف بزنید اما براساس عدل حرف بزنید زیاده روی نباشد « فاذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا«[[75]](#footnote-75) این چند جمله فعلاً از آیه ی شریفه.

صل الله علیک یا مولانا یا ابا عبدالله الحسین

 صل الله علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک

صل الله علیک و علی اهل بیتک و اصحابک و انصارک

السلام علی الحسین وعلی علی ابن الحسین و علی اولادالحسین

و علی اصحاب الحسین

پروردگارا به حرمت امام حسین مارا بیامرز

توفیق بندگی بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما

1. **. زیارت امام زمان علیه السلام**  [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره انعام، آیه­ی151 . [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان . [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره اسراء، آیه­ی 31 . [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره اسراء، آیه­ی 31 . [↑](#footnote-ref-5)
6. - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ،جلد20،صفحه­ی267. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره انعام، آیه­ی151 . [↑](#footnote-ref-8)
9. - شیخ محی الدین ابن عربی . [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره بقره، آیه­ی 284 . [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره بقره، آیه­ی 284 . [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره بقره، آیه­ی 284 . [↑](#footnote-ref-12)
13. - همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان. [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سوره انعام، آیه­ی151 . [↑](#footnote-ref-16)
17. - سوره بقره، آیه ­ی225 . [↑](#footnote-ref-17)
18. - سوره انعام، آیه­ی 151 . [↑](#footnote-ref-18)
19. - همان. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سوره مائده، آیه­ی 32 . [↑](#footnote-ref-20)
21. - همان . [↑](#footnote-ref-21)
22. - همان. [↑](#footnote-ref-22)
23. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-23)
24. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-24)
25. - سوره مطففین، آیه­ی 1. [↑](#footnote-ref-25)
26. .سوره مطففین : آیه3 [↑](#footnote-ref-26)
27. -همان، آیه 4 و 5 [↑](#footnote-ref-27)
28. - سوره مطففین، آیه­ی 1. [↑](#footnote-ref-28)
29. .سوره هود: آیه 84 [↑](#footnote-ref-29)
30. - سوره هود، آیه­ی 26 . [↑](#footnote-ref-30)
31. .سفینه البحار: ج 2، ص 318 [↑](#footnote-ref-31)
32. - بحار الأنوار،جلد۷۳، صفحه­ی۳۲۸ . [↑](#footnote-ref-32)
33. .میزان الحکمه، ج 7، ص 223 [↑](#footnote-ref-33)
34. .همان [↑](#footnote-ref-34)
35. .همان [↑](#footnote-ref-35)
36. - نهج البلاغه، نامه­ی 41 . [↑](#footnote-ref-36)
37. .همان [↑](#footnote-ref-37)
38. .همان [↑](#footnote-ref-38)
39. .همان [↑](#footnote-ref-39)
40. - همان. [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان. [↑](#footnote-ref-41)
42. -همان. [↑](#footnote-ref-42)
43. .همان [↑](#footnote-ref-43)
44. -همان. [↑](#footnote-ref-44)
45. -همان. [↑](#footnote-ref-45)
46. .همان [↑](#footnote-ref-46)
47. -سوره انبیاء، آیه 47 [↑](#footnote-ref-47)
48. -سوره لقمان، آیه 16 [↑](#footnote-ref-48)
49. -نهج البلاغه، نامه ی 41 [↑](#footnote-ref-49)
50. -همان. [↑](#footnote-ref-50)
51. -همان. [↑](#footnote-ref-51)
52. -همان. [↑](#footnote-ref-52)
53. -همان. [↑](#footnote-ref-53)
54. - سوره هود، آیه­ی 85 . [↑](#footnote-ref-54)
55. .همان [↑](#footnote-ref-55)
56. .همان [↑](#footnote-ref-56)
57. - سوره الرحمن، آیه­ی 1 تا 4 . [↑](#footnote-ref-57)
58. .سوره بقره، آیه 264 [↑](#footnote-ref-58)
59. .سنن بیهقی، باب صفه القیامه و الرقائق و الورع [↑](#footnote-ref-59)
60. - شهاب الأخبار،جلد۱،صفحه­ی۱۹۳­­ . [↑](#footnote-ref-60)
61. - سوره ق، آیه­ی 18 و17 . [↑](#footnote-ref-61)
62. .همان [↑](#footnote-ref-62)
63. .همان [↑](#footnote-ref-63)
64. .امالی للصدوق، ص 85 [↑](#footnote-ref-64)
65. .همان [↑](#footnote-ref-65)
66. .کافی، ج 2، ص116 [↑](#footnote-ref-66)
67. .سوره انعام، آیه 152 [↑](#footnote-ref-67)
68. .نهج البلاغه، خطبه 176 [↑](#footnote-ref-68)
69. .مجمع الزوائد، هیثمی، ج 10، ص 300 [↑](#footnote-ref-69)
70. - کافی، جلد. ۲، صفحه­ی ۱۱۴ . [↑](#footnote-ref-70)
71. .جامع السعادات، محمدمهدی نراقی، ج2، ص 265 [↑](#footnote-ref-71)
72. .همان [↑](#footnote-ref-72)
73. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-73)
74. .سوره انعام، آیه 152 [↑](#footnote-ref-74)
75. .سوره انعام، آیه 152 [↑](#footnote-ref-75)